

## فارابی و مساوقت تشخص و وجود: باز تأملی در اسناد مَلّاصدرا

امیرحسین پورنامدار سرچشمه\*

مهدی عظیمی\*\*

### چکیده

تقریباً قاطبه فلاسفه اسلامی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به مسئله «تشخص» پرداخته و پاسخ‌هایی را ارائه داشته‌اند و ازین رو، سرگذشت این بحث به طور کلی در سنت فلسفی اسلام قابل مطالعه جدی و تدقیقات همه‌جانبه است، اما در اینجا قصد ما پرداختن به جنبه‌ای از نقش فارابی در تطوّر و تکامل این سیر تاریخی است، تا از این طریق پرتوهایی بر زوایای مغفول و ناشناخته‌تر سنت عقلانی مسلمانان افکنده شود. یکی از کسانی که این بحث را بسی پیش از پیش محلّ توجه متفکران قرار داد، مَلّاصدراست که به تبع فلسفه اصالت وجود خویش، مطالب بدیعی را در باب تشخص ابراز نمود. یکی از نکات اصلی مَلّاصدرا این است که مساوقت «تشخص» و «وجود» را به فارابی نسبت می‌دهد. در نزد اندیشمندان دوره قدیم یا حتی دوره معاصر، هیچ‌گاه تردیدی یا مطالعه‌ای در باب صحّت این انتساب صورت نگرفته است. این مقاله بر آن است تا انتساب تقریباً به رسمیت شناخته شده به فارابی را که از سوی مَلّاصدرا صورت گرفته است مطمح نظر قرار داده و از رهگذر برخی مستندات متنی و تاریخی نشان دهد که این انتساب می‌تواند تا حدّ زیادی محلّ مناقشه باشد، و حتی اساساً این مطلب که فارابی بحثی ذیل عنوان «تشخص» داشته است خود بسیار متزلزل به نظر می‌رسد.

**کلیدواژه‌ها:** تشخص، تساوق، وجود، فارابی، مَلّاصدرا، ابن‌سینا، التعلیقات.

\* کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران، aammiir12@yahoo.com

\*\* استادیار فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) mahdiazimi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۲۱

## ۱. مقدمه

آنچه در اینجا به بررسی آن خواهیم پرداخت رأی مشهوری است که مَلَّاصدرا در باب مساوقت وجود و تشخص (individuation) به فارابی نسبت می‌دهد و پس از وی این انتساب در طول چندین قرن اخیر میان متفکران و فلاسفه حوزه شرق جهان اسلام شهرت می‌یابد، تا بدانجا که حتی برخی فارابی را نخستین فیلسوفی می‌دانند که ملاک تشخص را همانا وجود دانسته است (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۸، ۳۲۶-۳۲۷).

مَلَّاصدرا در چند موضع از کتاب *الشواهد الربوبیه* (مَلَّاصدرا، ۱۳۶۰، ۱۱۳) و نیز *الاستغفار الأرتبیه* (مَلَّاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱۰/۲) سعی می‌کند با ذکر نام فارابی، یا به اصطلاح «معلم ثانی»، به عنوان یکی از فلاسفه سلف که وجود را عامل تشخص می‌دانسته مدعی خویش را درباره ارتباط وجود و تشخص هر چه مستحکم‌تر گرداند.

پس مشخص شیء، به معنای آنچه به توسط آن، شیء ممتنع‌الاشتراک می‌شود همانا چیزی جز خود وجود آن شیء نباشد بدان گونه که معلم ثانی بر آن رأی رفته است، پس هر وجودی به خود ذاتش متشخص است و اگر نحوه وجود خاص شیء را نادیده بگیریم، آنگاه عقل اشتراک در آن را مجاز خواهد شمرد-و اگر هزار مخصص بر آن منضم گردد، پس همانا امتیاز غیر از تشخص است... (مَلَّاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱۰/۲).<sup>۱</sup>

تشخص اشیاء و تعیین آنها مانند موجودیت آنها همانا به وجودات عینی آنهاست، همان‌طور که سابقاً مطابق رأی معلم ثانی نشان دادیم (مَلَّاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲/۲۹۷).<sup>۲</sup>

برخی اصحاب نظر این گونه پاسخش داده‌اند پس از تمهید این مطلب که وجود هر شیء نیست مگر نفس تحصیل و تحقق آن، فارغ از اینکه در ساحت عین یا عقل باشد، و آن مساوق وجود و بلکه عین آن است-همان‌طور که معلم ثانی بر آن رأی رفته است (مَلَّاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱۰/۵).<sup>۳</sup>

اما وی هیچ اشاره‌ای نمی‌کند که فارابی در کدام اثر خویش یا با چه تعبیری این مطلب را اعلام داشته است. مَلَّاصدرا مجموعه تمام این ارجاع را چنان به اجمال برگزار می‌کند که حتی متوجه نمی‌شویم که: (۱) آیا دیگران از فارابی نقل کرده‌اند و اینک مَلَّاصدرا با واسطه این مطلب را به او نسبت می‌دهد، یا (۲) مَلَّاصدرا خود از مجموعه مباحث فارابی در یک یا چند رساله و کتاب وی این مطلب را به عنوان تالی قطعی و بدیهی نتیجه گرفته است و از این رو، آن را به «معلم ثانی» نسبت می‌دهد، یا (۳) شاید مَلَّاصدرا خود این بحث بدیع و جالب را به طور مستقیم در یک یا چند اثر فارابی مطالعه کرده است و در کمال اطمینان، از

فارابی به مثابه کسی که وجود را عامل تشخیص می‌داند یاد می‌کند. گرچه هریک از سه مورد بالا قابل‌بحث و بررسی است و به تبع مطالب پیش رو خواهیم دید که این فرض که ملاًصدرا این بحث را از منبعی غیر از *التعلیقات* مورد ارجاع قرار داده باشد با چالش‌های متعددی مواجه خواهد بود، با این حال، محل بحث ما همه آن آثاری است که تا کنون به عنوان آثار منسوب به فارابی نشر یافته و اینک در دسترس هستند.

در هر حال، به تعبیری، این تحقیق می‌تواند دو مطلوب داشته باشد که یکی محوری است و دیگری تالی و منتج از آن: اینکه فارابی بحثی از «تشخص» تحت همین عنوان (در *التعلیقات* که یگانه منبع و مستند ما در این باب است) داشته است مطلبی می‌نماید تقریباً غیر قابل‌دفاع، و از این نتیجه می‌شود که ملاًصدرا احتمالاً در ارجاع خود دچار اشتباه شده است. مجموعه بررسی‌های ما در ادامه این مقاله می‌تواند بر این بحث پرتو روشنگرانه‌ای بیافکند و ابهامات عدیده‌ای را مرتفع سازد. پس مطلوب عمده ما در این مجال اثبات این مطلب است که، بر اساس قرائنی که متعاقباً ارائه خواهد شد، این مطلب که فارابی را به عنوان کسی بشناسیم که وجود را ملاک یا مساوق «تشخص» دانسته است متزلزل به نظر می‌رسد.

## ۲. فارابی و «تشخص»

پس از تدقیق در مجموعه آثار به جا مانده از فارابی، به روشنی دریافته می‌شود که تنها جایی که می‌توانسته به احتمال قریب به یقین مستند ملاًصدرا واقع شود همانا رساله موسوم به *التعلیقات* فارابی است.<sup>۴</sup> چنانچه این رساله از آن فارابی باشد، مباحثی بس بدیع (حداًقل در باب مبحث تشخیص) در آن طرح شده که در رساله‌های به جا مانده از «معلم ثانی» کمتر و حتی اصلاً سابقه نداشته است. در پیگیری بحث تشخیص و ارتباط آن با وجود یا هرگونه بحث مشابه که ما را به ارتباط این دو منتهی کند، تنها اثری که پیش روی پژوهشگر باقی می‌ماند همان رساله *التعلیقات* است.

پس از نقل فقرات مربوطه از این رساله به سهولت مشاهده خواهیم کرد که تا چه حد این مطالب می‌توانسته محل رجوع و استناد ملاًصدرا، و به تعبیر دیگر، برای وی جالب‌توجه و غیرقابل چشم‌پوشی باشد.

هویت شیء و عینیت آن و وحدت آن و تشخص آن و خصوصیت آن و وجود منفرد آن همگی یک چیز واحدند. و قول ما که «او اوست» اشاره‌ای است به هویت آن و خصوصیت آن و وجود منفرد آن که در آن اشتراکی واقع نمی‌شود (فارابی، ۱۴۰۵، ۶۳۲).<sup>۵</sup>

مخصّص آن چیزی است که به وسیله آن وجود برای شیء تعین یافته و به توسط آن از امور شبیه خود انفراد پیدا می‌کند. و مخصّص در وجود شیء داخل می‌شود، و مشخص در تقویم و تکوین بالفعل آن به طور شخصی وارد می‌گردد (فارابی، ۱۴۰۵، ۵۲۶-۵۲۵).<sup>۶</sup>

نیاز به توضیح ندارد که چطور نویسنده این عبارات در کمال صراحت و بدون کمترین ابهام عینیت، وحدت، تشخص، خصوصیت، و وجود شیء را واحد می‌داند. آنگاه که سیر تطوّر بحث تشخص را در سنت ارسطویی پی بگیریم متوجه خواهیم شد که این دو عبارت (که در آنها با مصطلحاتی چون «هویت»، «عینیت»، «وحدت»، «تشخص»، «خصوصیت» و «وجود» به شکل بی‌سابقه‌ای در کنار هم برمی‌خوریم)، در هنگام ثبت‌شان توسط نویسنده، عمّ از ابن‌سینا یا فارابی، تا چه حد می‌توانسته‌اند بدیع، مبتکرانه و بی‌سابقه بوده باشند. در عین اینکه مدارک یافته شده در سایه این پژوهش در جهت رفع این انتساب نادرست به فارابی مدد خواهد رساند، قهراً این احتمال را تقویت خواهد کرد که نویسنده و مبتکر اصلی فقرات مطروحه باید ابن‌سینا باشد.

### ۳. بررسی انتساب صدراپی به فارابی

و اینک پنج دلیل تحقیق حاضر در راستای اثبات نادرستی انتساب «تساوق وجود و تشخص» به فارابی که سه دلیل اوّل (که بیشتر مبتنی بر تحلیل متن هستند) زمینه را برای ارائه هرچه بهتر دو دلیل پایانی (که بیشتر مبتنی بر شواهد تاریخی هستند) مهیا می‌کنند:

(۱) آنچه مستندی قابل تکیه برای بررسی میزان صحّت و سقم انتساب برخی اقوال حاوی اصطلاح خاصّ «تشخص» به فارابی می‌تواند محسوب شود همانا ادبیات یا اصطلاح‌شناسی فارابی و ابن‌سینا است. فارابی در هیچ‌یک از آثار خویش کوچک‌ترین اشاره‌ای به «تشخص» نداشته و اصلاً به شکل بسیار قابل‌تأملی از این واژه استفاده نکرده است؛ حال کمی دشوار می‌نماید پذیرش این مطلب که ناگهان اصطلاحات مورد کاربرد فارابی چنین چرخش ناگهانی کرده و در *التعلیقات* از «وجود»، «هویت»، «عینیت»، و

«تشخیص» در کنار هم یاد کند بدون هیچ سابقه‌ای در مباحث پیشین خود،<sup>۷</sup> در حالی که این مطلب و اصولاً پرداختن به مبحث «تشخیص» و به ویژه استفاده از این اصطلاح، به وفور نزد ابن‌سینا و شاگردان وی یافت می‌شود. ادبیات فارابی در ارتباط با مباحث تکثر اشخاص و جزئیات، مطابق با رسم جاری و مألوف در سنت ارسطویی-نوافلاطونی که از منابع اصلی فارابی به حساب می‌آید، از حوزه بحث تمایز (distinction) فراتر نرفته و هیچ‌گاه در هیچ‌کدام از مکتوبات خویش به بحث تشخیص (به مثابه امری نفسی، در تقابل با تمایز به مثابه امری نسبی) و علی‌الخصوص خود این اصطلاح خاص (یعنی «تشخیص»، individuation) نمی‌پردازد-باید توجه داشت که ما اصطلاح‌شناسی فارابی را مدنظر داریم و نه معانی و مدلول‌هایی که وی احتمالاً از هر لفظی غیر از لفظ «تشخیص» می‌توانسته اراده کند. اساساً در این بحث و هنگام بیان مختصات یک شیء جزئی و آنچه سبب می‌گردد یک شیء همانا صرفاً بر یک شیء و نه کثیرین حمل شود، فارابی مکرراً به سه اصطلاح تمسک می‌جوید: تمایز، انفراد، انحصار.<sup>۸</sup> گذشته از این که این سه لفظ از منظر فقه‌اللغوی دارای معنایی نسبی هستند که در قیاس با غیر معنا می‌یابند اما لفظ تشخیص این استعداد را دارد که فی‌نفسه و منفک از غیر در نظر گرفته شود، در مجموعه مباحث فارابی ذیل مباحثی چون جزئیات، کلیات، انواع حمل و... هیچ‌گاه به معنایی قریب به این مضمون برنخوریم-مگر آن که با تقبل برخی صعوبت‌ها و تکلفات، قصد کنیم که شاید از خلال مباحث دیگر وی، به استخراج یا بلکه تأویل چنین معنا و مدلولی به صراحت مباحث ابن‌سینا بپردازیم.

پس با در نظر گرفتن اصطلاح‌شناسی فارابی در مقایسه با مصطلحات سینوی، حداقل در بحث تشخیص و جزئیات (particulars)، که از غنای کمتری از واژگان این فیلسوف قرن پنجمی بهره‌مند است، می‌توان مدعی شد که اگر در عبارتی منسوب به فارابی با اصطلاح «تشخیص» مواجه شویم، می‌توان در صحت انتساب آن به ایشان تردید روا داشت، علی‌الخصوص چنانچه آن عبارت عیناً به ابن‌سینا نیز منتسب باشد تردید مضاعف می‌شود؛ و اینها عیناً در باب فقراتی از التعلیقات که در پی خواهد آمد، صدق می‌کند.

۲) همان‌طور که در بالا آوردیم، در مجموعه آثار منسوب به فارابی تنها در چند مورد با لفظ «تشخیص» مواجه می‌شویم. این چند مورد نیز صرفاً محدود به التعلیقات وی است. کتاب التعلیقات فارابی فقرات نه‌چندان اندکی را با التعلیقات ابن‌سینا تقریباً لفظ به لفظ مشترک است، که از جمله آن‌ها فقرات چندی است که ظاهراً فارابی در آن‌ها بحث از تشخیص را پیش می‌کشد. ما ابتدا تمام مواردی را که به استناد نسخ سه یا چهار قرن اخیر

جزء التعلیقات منسوب به فارابی هستند و در آنها صرفاً از لفظ «تشخّص» بهره گرفته شده است (فارغ از اینکه در آن عبارات منظور از تشخّص یک معنای نفسی باشد یا نسبی، یعنی مترادف با تمییز) نقل کرده، و سپس نشانی معادل آن عبارت را در آثار ابن سینا ذکر می‌کنیم:

تشخّص عبارت است از این که برای متشخّص معانی‌ای در میان باشد که غیر آن در آنها شریک نباشد؛ و آن معانی همانا وضع و این و زمان هستند (فارابی، ۱۴۰۵، ۱۵۰).<sup>۹</sup>

که عیناً در نسخه مطبوع عبدالرحمن بدوی از التعلیقات ابن سینا (ابن سینا، ۱۴۰۴، ۱۰۷) آمده است.

زمان همانا صفت تشخّص به وضع است، و هر زمانی را وضعی مخصوص باشد، چه آن تابعی است از وضعی از فلک مخصوص (فارابی، ۱۴۰۵، ۲۷۵).<sup>۱۰</sup>

در چاپ بدوی از کتاب ابن سینا می‌خوانیم:

زمان به توسط وضع تشخّص می‌یابد. و هر زمانی را وضعی مخصوص باشد، چه آن تابعی است از وضعی از فلک مخصوص<sup>۱۱</sup> (ابن سینا، ۱۴۰۴، ۱۴۵).

مکان به توسط وضع تشخّص می‌یابد و او را نسبتی است با آنچه او را حاوی است (فارابی، ۱۴۰۵، ۵۷۱).<sup>۱۲</sup>

در کتاب ابن سینا نیز قریب به همین را داریم<sup>۱۳</sup> (ابن سینا، ۱۴۰۴، ۱۴۵).

هویت شیء و عینیت آن و وحدت آن و تشخّص آن و خصوصیت آن و وجود خاص آن همانا همگی یک چیز واحدند. و کلام ما که «او اوست» اشاره‌ای است به هویت آن و خصوصیت آن و وجود منفرد آن که اشتراکی در آن واقع نمی‌گردد (فارابی، ۱۴۰۵، ۶۳۲).<sup>۱۴</sup>

به شکلی مشابه در التعلیقات ابن سینا آمده است:

هویت شیء و عین آن و وحدت آن و تشخّص آن و خصوصیت آن و وجود منفرد آن همانا همگی یک چیز واحدند و کلام ما که «او اوست» اشاره‌ای است به هویت آن و خصوصیت آن و وجود منفرد آن که اشتراکی در آن واقع نمی‌گردد<sup>۱۵</sup> (ابن سینا، ۱۴۰۴، ۱۴۵).

وضع و آن همانا آن چیزی است که به ذات خویش و به زمان تشخص می‌یابد (فارابی، ۱۴۰۵، ۶۴۹).<sup>۱۶</sup>

و مشابه همین در کتاب ابن‌سینا مضبوط است<sup>۱۷</sup> (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ۱۴۵).

مخصّص آن چیزی است که وجود به توسط آن برای شیء تعین می‌یابد و به توسط آن از امور شبیه خویش انفراد پیدا می‌کند. و مخصّص در وجود شیء داخل می‌شود و مشخص در تقویم و تکوین بالفعل آن به طور شخصی وارد می‌گردد (فارابی، ۱۴۰۵، ۵۲۶-۵۲۵).<sup>۱۸</sup>

عین همین عبارت در *التعلیقات* ابن‌سینا مذکور است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ۱۰۷). بدین ترتیب، می‌بینیم که هر جا که ظاهراً فارابی از «تشخص» سخن گفته است عین همان عبارت در مکتوبات ابن‌سینا نیز موجود است، و این خود، با ملحوظ داشتن دلایلی که در ادامه خواهند آمد، ما را دچار تردید بیشتر در انتساب این‌ها به فارابی می‌کند.

۳) دلیل سوم نیز که مانند دو دلیل پیشین بر قرائن متنی متکی است به تقویت مدعا و مطلوب این دلایل مدد می‌رساند، و در نوع خود یافته قابل اعتنائی می‌تواند بود. به شکل جالب توجهی در متون بازمانده از نویسندگان مقارن با ابن‌سینا یا پیش از وی (و البته علی‌القاعده بیشتر آنانی در نظر هستند که معاصر با یا پس از فارابی زیست می‌کرده‌اند)، در نزد کسانی چون ابویوسف کندی (قرن ۲ و ۳)،<sup>۱۹</sup> ابوالحسن عامری (قرن ۴)،<sup>۲۰</sup> اخوان‌الصفا (قرن ۴)،<sup>۲۱</sup> ابوحنیف توحیدی (قرن ۴)،<sup>۲۲</sup> ابن‌حزم آندلسی (قرن ۴ و ۵)،<sup>۲۳</sup> ابوسلیمان سیجستانی (قرن ۴)،<sup>۲۴</sup> محمد ابن احمد خوارزمی (قرن ۴ و ۵)<sup>۲۵</sup> و کثیری از متون ترجمه‌ای چهار قرن نخست هجری<sup>۲۶</sup> هیچ استفاده‌ای از واژه «تشخص» نمی‌بینیم. اما به شکلی بسیار تأمل‌برانگیز در مکتوبات ابن‌سینا و شاگردان وی، علی‌الخصوص بهمنیار، استفاده از این واژه به شدت شیوع می‌یابد. این امر یقیناً می‌تواند سند دیگری باشد بر عدم صحت انتساب فقرات مذکور در *التعلیقات* فارابی به وی، و البته به احتمال زیاد، دال بر پیشرو بودن ابن‌سینا در مباحث مربوط به «تشخص» (و نه «تمیّز») در عالم اسلام، هم از حیث استفاده از این لفظ، و هم از حیث پی بردن به معنای نفسی آن؛<sup>۲۸</sup> چه، اگر فارابی استفاده‌ای و بحثی پیرامون «تشخص» داشته است، قدری باور آن دشوار می‌نماید که در حفاصل او تا ابن‌سینا، هیچ فیلسوفی به آن نپرداخته و بلکه اصولاً از واژه «تشخص» استفاده نکرده باشد.

در همین راستا، به احتمال زیاد می‌توان تا بدانجا پیش رفت که استعمال واژه تشخص را برای نخستین بار در این کاربرد فلسفی-منطقی به ابن‌سینا منسوب دانست.

به علاوه، مدلول اصطلاح «تشخص» در برخی فقرات مربوطه *التعلیقات* دقیقاً در معنای امری است نفسی، که چنین مدلول و معنایی در این باب نزد فلاسفه ماقبل سینوی بی‌سابقه است و ایشان در ذیل چنین مباحثی، یعنی مباحث مرتبط با فردیت اشیا، همواره از معانی نسبی دم زده‌اند (که نهایتاً به مسائل معرفت‌شناختی و قوه تمییز فاعل شناسا می‌انجامد). دست‌کم اگر کاربرد این واژه در این پاره عبارات در همان معنای مألوف (یعنی مترادف با تمییز) می‌بود، آنگاه شاید باز میزان تردید خواننده‌ای با نگاه انتقادی را تقلیل و تخفیف می‌بخشید. از همین رو، یکی از دیگر از تردیدهای اصلی که البته ذیل همین مورد سوم از دلایل مان مذکور می‌افتد، این است که فلاسفه پیش و پس از فارابی (در هر دو سنت شرق و غرب، یعنی یونان باستان و فلسفه نوپای مدرسی، از سویی،<sup>۲۹</sup> و فلسفه متقدم اسلامی از جانب دیگر) تا ابن‌سینا، و سپس از ابن‌سینا تا سهروردی، هرگز به این مطلب تنبّه نیافته بودند، و ابن‌سینا نیز که می‌تواند پیشرو این بحث شناخته شود، تنها در برخی مناسبت‌ها بدین مطلب می‌پردازد. بارقه‌های هشجاری نسبت به نفسی بودن و نه نسبی بودن «تشخص»، گویا برای اولین بار در طول تاریخ فلسفه اسلامی و لاتینی، در آثار ابن‌سینا است که درخشیدن می‌گیرد (ابن‌سینا، ۱۴۰۵، ۷۰)، ولی در آثار فارابی هیچ نشانی از این آگاهی دیده نمی‌شود یا دست‌کم انتباهی به صراحت‌اشارات و مطالب ابن‌سینا قابل یافتن نیست.

۴) تاکنون مشاهده کردیم که فرضیه انتساب این فقرات به فارابی با چالش‌هایی بسیار جدی مواجه‌اند که نمی‌توان به سادگی از آنها گذشت؛ به عبارت دیگر، معضله‌ای که با آن دست به گریبانیم این است که این پاره عبارات مذکور در بالا، اگر همچنان اصرار داشته باشیم که از آن فارابی هستند، دچار ناهم‌خوانی با سیاق و بافت (context) مجموعه آثار، و بلکه مجموعه آثار اندیشمندان ماقبل سینوی خواهد بود. حال مستند ما در انتساب این اقوال به فارابی چیست؟ یگانه مطلب و شاهده‌ی که ما، و احتمالاً مלאصدرا را که به *التعلیقات* دسترسی داشته است،<sup>۳۰</sup> بدین امر رهنمون می‌گردد همانا رساله‌ای است موسوم به *التعلیقات* که به فارابی نسبت داده می‌شود. حال بر ماست و مطلوب ماست که مستندات را مبنی بر خدشه‌پذیر بودن «انتساب *التعلیقات*» به فارابی، یا برای آن که چندان دچار تکلف نگشته و مجال اندک این مقال را مضیق‌تر نکنیم، مستندات را مبنی بر خدشه‌پذیر بودن «انتساب برخی فقرات» به فارابی ارائه کنیم.



در نسخه‌های خطی موجود از رساله‌ای تحت عنوان *التعلیقات* که به فارابی انتساب داشته و متعلق به پیش از اواخر قرن دهم باشد، همگی آنها همراهاند با رساله دیگری با همین عنوان، یعنی *التعلیقات*، که منتسب به ابن سینا است. به عبارت دیگر، علاوه بر این که همه نسخه‌های خطی مجزأ از رساله *التعلیقات* فارابی که اینک در دسترس ماست همگی برای زمانی پس از قرن یازدهم می‌باشند، به جز البته یک مورد استثناء که به اواخر قرن دهم تعلق دارد (فارابی، ۱۳۹۲، ۲۸)، هیچ‌گاه به جز چهار یا پنج قرن اخیر، تفکیکی میان اقوال ابن سینا و فارابی در این رساله‌ها موجود نبوده است که برای مثال فلان فقره را مشخصاً از آن فارابی بدانند؛ در آغاز گروهی از نسخه‌ها (عمدتاً منظور نسخ متعلق به پیش از قرن دهم است) صرفاً قید می‌شده که این اثر متعلق به ابن سینا و فارابی است. از قرار معلوم، این مخطوطات مجموعه‌ای بوده‌اند از اقوال این دو فیلسوف پرآوازه، بی‌آن‌که تعیین گردد کدام تعلیقه از ابن سینا و کدام از فارابی است، و سپس در دوره‌های متأخرتر چون صفویّه و قاجاریّه با نسخه‌هایی مواجه می‌شویم که (بی هیچ معیار و ملاک مشخص و یبّنی) در آنها میان این اقوال و فقرات تفکیک‌هایی قائل شده و معدودی را به فارابی نسبت داده‌اند-که البته به شکل جالبی همه ۱۰۶ تعلیقه فارابی تماماً در ۱۰۱۳ تعلیقه ابن سینا قابل یافتن است (ابن سینا، ۱۳۹۱، ۲۱-۲۲).<sup>۳۱</sup>

قدیم‌ترین سندی که در دسترس است که گواهی باشد بر این که فارابی را می‌توانسته اثری باشد به نام *التعلیقات* همانا قول ابوالعبّاس لوکری در آغاز برخی از نسخ به جا مانده است که وی می‌نویسد: «فهرست کتاب *التعلیقات* عن الشیخ الحکیم أبی نصر الفارابی و الشیخ الرئیس أبی علی بن سینا رویه بهمنیار» (ابن سینا، ۱۳۹۱، ۱۵). نیاز به توضیح ندارد که در این نسخه‌ها نیز-که مهم‌ترین مستند موسویان در صحت انتساب کتاب *التعلیقات* به فارابی است (فارابی، ۱۳۹۲، ۱۱)-هیچ خط فارقی میان پاره‌نوشته‌های این دو متفکر وجود ندارد که بدانیم کدام قول به طور خاص منسوب به فارابی است. این نسخه‌ها از روی نسخه‌ای از قرن ششم هستند که عبارت آغازین ابوالعبّاس لوکری به سال ۵۰۳ قمری در صدر آنها ضبط شده است. در نتیجه، مشاهده می‌شود که نه تنها قدمت هیچ‌یک از این نسخ به زمان پیش از ابن سینا نمی‌رسد و همگی در زمانی پس از وی استنساخ شده‌اند، حتی سندی مربوط به پیش از قرن دهم، اعم از کتب تراجم، اشارات صاحبان آثار و نسخه‌های خطی، در دست نداریم که مستند ما یا حتی نویسندگان و فلاسفه اسلامی بوده باشد تا به مدد آن به کتابی تحت عنوان *التعلیقات* فارابی ارجاع دهند-میرداماد، خواجه نصیر، قونوی و

مآصدرا، هر آن جا که به اثری به نام *التعلیقات* اشاره می‌کنند، منظورشان همان *التعلیقات* ابن‌سینا است (فارابی، ۱۳۹۲، ۱۸).

بدین ترتیب، هویت‌بخشی مجزاً به برخی اقوال موجود در رساله *التعلیقات* تحت عنوان فارابیات، بنا بر شواهد و قرائن فعلاً موجود، تنها در قرون متأخر (دوره صفوی و قاجاریه) است که در نسخه‌های این اثر مهم وارد شده و نتیجتاً گزیده‌ای از آن را به نام فارابی استنساخ می‌کرده‌اند، و ما کاملاً محق خواهیم بود تا پس از یافتن شواهدی جدلی جهت تردید در انتساب برخی فقرات به فارابی (آن‌طور که در سه دلیل نحست خود در اینجا آورده‌ایم)، از رهگذر برخی تدقیقات و پژوهش‌های مرتبط، میزان صحت و سقم چنین انتساب‌هایی را مشخص کنیم.<sup>۳۲</sup>

۵) هم راستا با بحث پیشین باید خاطر نشان کنیم که موسویان، متأخرترین مصحح دو رساله موسوم به *التعلیقات* متعلق به فارابی و ابن‌سینا، آن هنگام که به فرضیه تحقیق حاضر مبنی بر نادرستی نسبت دادن دست‌کم برخی فقرات به فارابی نزدیک می‌شود، این‌طور می‌نویسد:

ممکن است این گمان به ذهن کسی برسد که *تعلیقات* فارابی در حقیقت از آن ابن‌سینا و گزیده‌ای از *تعلیقات* او بوده که بعداً به فارابی منسوب شده است. چنین گمانی درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا گذشته از آن‌که به سختی می‌توان انگیزه کسی را برای نسبت دادن بخشی از اثر ابن‌سینا به فیلسوفی پیش از او - یعنی فارابی - سراغ داد، همان عنوان فهرست لوکری در آغاز کهن‌ترین نسخه [که در آن، کتاب *التعلیقات* به عنوان روایت بهمنیار از ابن‌سینا و فارابی معرفی شده است] به تنهایی برای سست بودن این گمان کفایت می‌کند (فارابی، ۱۳۹۲، ۱۱).

دلیل دوم ایشان، که بر مبنای قدیم‌ترین نسخه از *التعلیقات* که علی‌الظاهر به خط لوکری است ابتناء دارد، چندان غیرقابل‌خداشه و معتمد نیست و می‌توان فرضیه‌هایی در تضعیف آن اقامه کرد، زیرا صرف این واقعیت که در ابتدای اثر مستنسخ از روی نسخه لوکری آمده است «کتاب *التعلیقات* روایت بهمنیار از ابن‌سینا و فارابی»، مستند محکمی به نظر نمی‌رسد - علی‌الخصوص با مطلبی که اینک مذکور خواهد افتاد. اگرچه، حتی اگر این قول را در کمال صحت و درستی بدانیم، باز هم مستندی به زیان مطلوب ما نخواهد بود؛ چه، همین که بپذیریم، به‌رغم این‌که به قول لوکری این اثر حاوی اقوال دو اندیشمند ایرانی

است، احتمالاً برخی از این فقرات به اشتباه به فارابی نسبت داده شده است ما را کفایت می‌کند.

دلیلی که در پی انتباه در باب آن هستیم، علاوه بر این که دلیل نخست مصحح محترم *التعلیقات* را (یعنی دشواری یافتن انگیزه‌ای برای این امر که کسی اقوال ابن‌سینا را به فارابی نسبت دهد) به چالش می‌کشد، می‌تواند حتی در ارتباط با دلیل دوم نیز درخور دقت و تأمل باشد. شاهد ما مطلبی است که امروزه برخی از پژوهشگران ثابت کرده‌اند؛ حسن انصاری بعد از بحث در باب جریانات گوناگون کلامی و فلسفی در قرون چهارم و پنجم و تعاملات آنها با یکدیگر، و بررسی برخی مکتوبات، مانند *عیون المسائل* و شرح رساله *زینون الکبیر الیونانی*، که به اشتباه به فارابی انتساب یافته‌اند و به احتمال بسیار قوی به ابن‌سینا متعلق هستند، این طور می‌نویسد:<sup>۳۳</sup>

تعدادی از آثار ابن‌سینا را می‌دانیم که بعدها به فارابی نسبت می‌داده‌اند. از طرفی، این را هم می‌دانیم که تعدادی از آثار فارابی بی‌تردید از او نیست و انتساب آثاری مانند *فصوص‌الحکم* به وی دچار مشکل جدی است. گاه برخی آثار منسوب به فارابی ریشه در متن‌هایی از ابن‌سینا با نام‌های دیگر دارد، و از آن سو، گاه تکه‌هایی از برخی آثار ابن‌سینا با آثار دیگری از فارابی آمیخته شده و عناوین تازه و انتساب‌های نوین یافته است. به هر حال معلوم است که در خراسان سده‌های پنجم و ششم هجری تلاش‌هایی برای هم‌سازی فلسفه‌های فارابی و ابن‌سینا یا، به تعبیری دیگر، بازخوانی آثار فلسفی فارابی بر اساس قرائت سینوی در جریان بوده است که آثارش را در انتقال این دست آثار و انتساب کتاب‌هایی در سنت سینوی به فارابی ملاحظه می‌کنیم (انصاری، ۱۳۹۵، ۱۳۶-۱۳۷).

بر این اساس، با مواجهه با این واقعیت محتمل که چنین نگرشی در قرون پنجم و ششم در جریان بوده است، پژوهشگر مدقق باید بسی جانب احتیاط را بدارد و در مطالعه رساله‌ای چون *التعلیقات*، که در حقیقت و هویت خود رساله‌ای تلفیقی از اقوال دو فیلسوف بزرگ ایرانی است، و این خط فاصل و فارقی را که گویا توسط مستسخان و کاتبان سه یا چهار قرن اخیر میان فقراتی منسوب به ابن‌سینا و فارابی رسم شده است توأم با تسامح و شاید سهل‌انگاری از پیش مسلم نپندارد. اضافه کنیم بر این مطلب، دقت نظر خود موسویان را که خاطر نشان می‌کند ابن‌ندیم در *الفهرست* (قرن چهارم)، قاضی صاعد آندلسی در *طبقات الأمم* (قرن پنجم)، جمال‌الدین قفطی در *إخبار العلماء بأخبار الحکماء* (قرن هفتم) و ابن

أبی أصیبَعه در عُیونُ الأنباء فی طبّاتِ الأطیاء (قرن هفتم)<sup>۳۴</sup> هیچ ذکری از کتابی با عنوان التعلیقات نکرده‌اند؛ و نکته جالب (که به احتمال بسیار یکی از منابع انصاری نیز در ابراز سخن مذکور در بالا بوده است) این است که در تتمه صوان الحکمه (قرن ششم) و احتمالاً به تبع آن در نزهة الأرواح و روضة الأفراح (قرن هفتم) از دو دسته از آثار فارابی یاد شده است که دسته‌ای در شام (غرب جهان اسلام) و دسته‌ای در ایران (خراسان و به عبارتی، شرق جهان اسلام) است، و نام التعلیقات فقط در میان آثار خراسانی فارابی ذکر شده است (فارابی، ۱۳۹۲، ۹-۱۰).

در انتهای این مبحث لازم است متذکر گردیم که ما به طور مطلق منکر نیستیم که شاید در جایی از آثار فارابی به شکلی غیرمستقیم بحثی از «تشخیص» در معنایی غیر از «تمیز» صورت گرفته باشد،<sup>۳۵</sup> و اگر بر فرض چنین مطلبی نیز یافت شود کوچک‌ترین خللی به مطلوب این مقال وارد نمی‌آید. مدعای تحقیق حاضر این بود که اصطلاح خاص «تشخیص» در آثار فارابی نمی‌توانسته وجود داشته باشد و اگر هم در مکتوبی یا منقولی چنین انتسابی وجود داشته، به احتمال قریب به یقین آن را باید یک خطای تاریخی دانست. با ذکر خلاصه‌ای از پنج دلیل مذکور در بالا، که در تحکیم مدعای این مقاله ارائه گردیده بود، شاید بتوان این‌طور گفت که شناختن «وجود به مثابه عامل تشخیص» که به توسط مآصدرا به فارابی نسبت داده شده است و فیلسوفان پس از وی عمدتاً آن را پذیرفته‌اند،<sup>۳۶</sup> جز یک انتساب نادرست نمی‌توانسته باشد.

#### ۴. جمع‌بندی

انتساب فقراتی از رساله موسوم به التعلیقات به فارابی که حاوی اصطلاح «تشخیص» است (که تنها عبارات منسوب به او است که در آنها واژه «تشخیص» قید شده است) بی‌شک محلّ پاره‌ای تردیدها و ابهامات است که نمی‌توان از آنها چشم پوشید. هریک از این پنج مورد که در ادامه می‌آید، ما را به تقویت این فرضیه رهنمون می‌شود که فارابی نمی‌توانسته بحثی شامل اصطلاح «تشخیص» داشته باشد تا چه رسد که این اصطلاح را در معنایی نفسی (در مقابل نسبی) به کار برد، و آنچه در این باب به او منسوب است همانا مباحث و مطالب ابن‌سینا باید بوده باشد. در ضمن متذکر می‌شویم که رویکرد ما در این مقاله نه رجوع به مباحث فلسفی-منطقی فارابی و ابن‌سینا به عنوان مستند و شاهدی مستقیم، بلکه رویکردمان عمدتاً تمسک به مباحث تاریخی، لغوی و متنی بود؛ خواننده خود نیک واقف است که

پرداختن به بافت فلسفی-منطقی مطالب فارابی و ربط و نسبت آنها با بحث تشخیص، خود مطالعه‌ای جداگانه می‌طلبد تا جایگاه دقیق تشخیص و تمیز را در سیاق مجموعه مکتوبات فارابی بکاویم.

(۱) در هیچ یک از آثار منسوب به فارابی (به جز رساله بحث برانگیز *التعلیقات*) ذکری از اصطلاح «تشخیص» به میان نیامده است-باید متذکر شویم که محل توجه ما فقط این اصطلاح است؛ این که آیا وی مدلول مشابهی را با اصطلاحی دیگر آورده باشد، گذشته از این که خود قادر به یافتن آن نبودیم، به اصل مدعای ما خللی وارد نمی‌کند، چه، در فقرات مدنظر در *التعلیقات* ما با اصطلاح تشخیص مواجه هستیم و باید غرابت آن را با اصطلاح‌شناسی خاص فارابی نشان دهیم.

(۲) تمامی فقرات و عباراتی از *التعلیقات* بحث برانگیز فارابی که در آن با واژه «تشخیص» مواجه می‌گردیم، مانند همه دیگر فقرات این رساله، عیناً در عبارات و مکتوبات ابن سینا نیز یافت می‌شود.

(۳) در زمانی پیش از ظهور ابن سینا، و علی‌الخصوص در حد فاصل میان فارابی و ابن سینا،<sup>۳۷</sup> هیچ فیلسوف یا اندیشمندی یافت نگردید که از این اصطلاح، یعنی «تشخیص»، و برخی مشتقات خاص آن مانند «مشخص»، بهره برده باشد.

(۴) تفکیک یافتن اقوال ابن سینا و فارابی از یکدیگر در رساله *التعلیقات* تنها در چند قرن اخیر به وقوع پیوسته است که تقریباً پیش از زمانه ملأصدرا سابقه نداشته است.

(۵) در نتیجه تلاش‌هایی در قرن ۵ و ۶ در خراسان برای ایجاد هماهنگی میان ابن سینا و فارابی، برخی رسالات و مکتوبات سینوی به فارابی انتساب یافته‌اند که احتمالاً دست‌کم شامل فقرات مورد نظر از رساله *التعلیقات* نیز می‌تواند باشد.<sup>۳۸</sup>

## ۵. نتیجه‌گیری

به این ترتیب، با لحاظ آثار به جا مانده از فارابی، می‌توان مطالب ذیل را به عنوان اموری مقرون به صحت نتیجه‌گیری کرد:

(۱) فارابی نمی‌توانسته بحثی از «تشخیص» (دقیقاً تحت همین اصطلاح) داشته باشد.

(۲) فارابی نمی‌توانسته از ارتباط یا مساوقت «وجود» و «تشخیص» سخن بگوید.

۳) به احتمال زیاد ابن سینا نخستین کسی است که «تشخص» را به عنوان یک اصطلاح فلسفی-منطقی وارد سنت عقلی جهان اسلام می‌کند.<sup>۳۹</sup>

۴) مآصدرا بر اثر یک سهو فارابی را معتقد به مساوقت وجود و تشخص دانسته است.

۵) مآصدرا حق ابن سینا را در این باب ادا نمی‌کند، زیرا چنانچه وی به دیگر مباحث ابن سینا در کتاب الشفاء توجه می‌نمود، نیک درمی‌یافت که ابن سینا نخستین کسی است که در هر دو سنت شریقی اسلامی و غرب لاتینی به مساوقت وجود و تشخص پی برده است، و این جامه‌ای است که تنها بر قامت او راست می‌آید. و به این ترتیب، مآصدرا می‌توانست با قدری تأمل بیشتر، ابن سینا را بیش و پیش از باقی فلاسفه، در بحث تشخص با خود همراه و هم‌گام بباید.<sup>۴۰</sup>

#### پی‌نوشت‌ها

۱. فالمشخصُ للشيء بمعنى ما به يصيرُ ممتنعَ الاشتراك فيه لا يكون بالحقيقه إلا نفس وجود ذلك الشيء كما ذهب إليه المعلم الثاني، فإن كل وجود متشخصٌ بنفس ذاته و إذا قطع النظر عن نحو الوجود الخاص للشيء فالعقل لا يأبي عن تجويز الاشتراك فيه - وإن ضم إليه ألف مخصص فإن الامتياز في الواقع غير التشخص...
۲. أن تشخص الأشياء و تعينها كموجوديتها إنما هو بوجوداتها العينية كما حققناه سابقاً طبق ما ذهب إليه المعلم الثاني.
۳. و قد أجاب عنه بعض الأذكياء بعد تمهيد أن وجود كل شيء ليس إلا عبارة عن نفس تحصيله و تحققه سواء كان في العين أو في العقل و هو مساوقٌ للتشخص بل عينه - كما ذهب إليه المعلم الثاني.
۴. برای نمونه از معاصرینی که در راستای پیگیری منبع مآصدرا به التعلیقات ارجاع داده‌اند، نگاه کنید به: محمدعلی اسماعیلی، ۱۳۹۴، ۱۲۴؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶، جلد ۶، ۶۵-۶۶.
۵. هوية الشيء هي عينيته و وحدته و تشخصه و خصوصيته و وجوده المنفرد له كل واحد. و قولنا «إنه هو» إلى هويته و خصوصيته و وجودها المنفرد له الذي لا يقع فيه اشتراك.
۶. المخصص هو ما يتعين به الوجود للشيء و ينفرد به عن شبيهه و المخصص يدخل في وجود الشيء و المشخص يدخل في تقويمه و تكوينه الفعل شخصياً.
۷. البته فقط در یک مورد با اصطلاح «تشخص» در آثار منسوب به فارابی (به جز آنچه در التعلیقات آمده است) برمی‌خوریم، که آن هم از کتاب عيون المسائل است که امروزه دیگر مسجل است که این کتاب، که تاکنون بارها به عنوان یکی از آثار فارابی منتشر گردیده است، از آثار وی نبوده،

و پژوهشگران غربی نیز آن را در مطالعات فارابی‌شناسی وارد نمی‌کنند (انصاری، ۱۳۹۵، ۱۳۵-۱۳۷).

۸. آثاری که بررسی شدند از این قرارند: (۱) الفارابی فی حدوده و رسومه، (۲) الجمع بین رأی الحکیمین، (۳) الاعمال الفلسفیه، (۴) المنطقیات للفارابی، (۵) آراء اهل المدینة الفاضله و مضادتها، (۶) کتاب السیاسة المدنیة، (۷) کتاب الواحد و الوحده، (۸) کتاب الحروف، (۹) احصاء العلوم، (۱۰) التعلیقات (۱۱) فصوص الحکم (۱۲) فصول متزعه. منظور از اینکه فارابی هیچ‌گاه به بحث تشخیص نپرداخته است این مطلب است که هنگام بحث از «تشخیص»، همواره در اذهان فلاسفه این مبحث با مبحث «تمیز» یکسان انگاشته شده است، و این امر نه تنها در آثار فارابی که در آثار دیگر فلاسفه اسلامی (البته با استثناء کردن ابن سینا) و فلاسفه یونانی-اسکندرانی به چشم می‌خورد.

۹. تشخیص: آن ی‌کون للمتخصّص معان لا یشارك فیها غیره؛ و تلك المعانی هی: الوضع و الأین و الزمان.

۱۰. [الزمان] هو صفه التشخص بالوضع، و کلّ زمان له وضع مخصوص لأنّه تابع لوضع من الفلک مخصوص.

۱۱. الزمان یتشخص بالوضع. و کلّ زمان له وضع مخصوص لأنّه تابع لوضع من الفلک مخصوص.

۱۲. المكان یتشخص بالوضع و له نسبة إلى ما یحویه.

۱۳. المكان یتشخص أيضاً بالوضع، فإن لهذا المكان نسبة إلى ما یحویه تغایر نسبة المكان الآخر إلى ما یحویه.

۱۴. هو یه الشیء و عینیته و وحدته و تشخصه و خصوصيته و وجوده المنفرد له کلّ واحد. و قولنا «إنّه هو» إلى هو یته و خصوصيته و وجودها المنفرد له الذی لا یقع فیهِ اشتراك.

۱۵. هو یه الشیء و عین الشیء و وحدته و تشخصه و خصوصيته و وجوده المنفرد له کلّه واحد و قولنا: إنّه «هو» إشارة إلى هو یته و خصوصيته و وجوده المنفرد له الذی لا یقع فیهِ اشتراك.

۱۶. الوضع و هو کلّ ما یتشخص بذاته و بالزمان.

۱۷. الوضع یتشخص بذاته و بالزمان.

۱۸. المخصّص هو ما یتعیّن به الوجود للشیء و یفرد به عن شیهة و المخصّص یدخل فی وجود الشیء و المشخص یدخل فی تقویمه و تکوینیه الفعل شخصياً.

۱۹. نگاه کنید به: الکندی، بی‌تا.

۲۰. نگاه کنید به: عامری، ۱۳۷۵؛ عامری، ۱۳۶۷.

۲۱. نگاه کنید به: إخوان الصفاء، ۱۴۱۲؛ البتّه در رسائل اخوان الصفاء با این واژه مواجه می‌گردیم لکن در معنایی متفاوت از معنای مورد بحث؛ مثلاً در معنای «خیره شدن چشم» (اخوان الصفاء، ۱۴۱۲: ج ۱، ۲۳۷ و ج ۴، ۱۴۴)، بُعد و حیث جسمانی به خود گرفتن (همان، ج ۲، ۳۹۸). اما در معنایی نزدیک به آنچه در جستجوی آن هستیم در صفحه ۴۲۰ از جلد دوم (یا در معنایی نسبتاً مشابه آن در صفحه ۶۷ از جلد سوم) آمده است که قوای نفس فلکی تشخّص می‌یابند و از دیگران متمایز می‌گردند، اما در این جا هم قابل توجیه است که منظور تجلّی و ظهور مادی یافتن است تا معنای فلسفی تعین یافتن.

۲۲. نگاه کنید به: توحیدی، ۱۹۲۹؛ توحیدی، ۱۴۲۴.

۲۳. نگاه کنید به: ابن حزم، ۱۹۸۰-۱۹۸۱. ابن حزم، ۱۴۱۶.

۲۴. نگاه کنید به: السجستانی، ۱۹۷۴.

۲۵. نگاه کنید به: خوارزمی، ۱۴۲۸.

۲۶. منظور از این متون کثیری از مکتوباتی است به زبان عربی از نویسندگانی چون ارسطو، افلاطون، اسکندر افرودیسی، پلوتینوس، تامسپیوس، فرفورئوس، پروکلس و امثالهم که در دوران نهضت ترجمه نگاشته شده بودند. برای مثال می‌توان به این آثار رجوع کرد: بدوی، ۱۹۷۸؛ بدوی، ۱۹۷۷؛ ارسطو، ۱۹۵۴.

۲۷. اگر هم معدود مواردی هستند که از این واژه استفاده شده است اساساً در معنایی متفاوت است. کما این که در قرآن نیز دو بار از مشتقات «شخص» استفاده شده است (هرچند نه واژه «تشخّص») لکن هر بار در معنایی کاملاً متفاوت از معنای آن در سیاق مباحث فلسفی است (الأنبياء: ۲۱؛ ابراهیم: ۴۲).

۲۸. البتّه ابن سینا نیز این واژه را، که به احتمال زیاد خودش ابداع کرده است، همچنین در معنای «تمیّز»، که مألوف نزد فلاسفه سلف بوده است، به کار می‌برد و این طور نیست که یکسره آن را در معنایی نفسی و بالذات (که باز هم به احتمال زیاد ابتکار خودش بود) به کار برد.

۲۹. در باب پیشینه بحث در فلسفه یونانی و لاتین می‌توان به مقاله پیتیر کینگ (King, 2000: 159-) و کتاب ارزشمند خورخه گراسیا (Gracia, 1984) مراجعه کرد.

۳۰. مآصدرا در جای جای الأسفار در نقل از ابن سینا به کتاب التعلیقات ابن سینا ارجاع می‌دهد. حال که او بی‌شک عین این فقرات را در التعلیقات ابن سینا دیده است و می‌داند که ابن سینا نیز قائل به این اقوال است لکن اصرار دارد که فارابی را صاحب آنها بداند، قدری دشوار می‌نماید که بگوییم شاید مآصدرا در این انتساب خویش به «معلم ثانی»، به اثر دیگری از وی دسترسی داشته است؛ زیرا این مطلب نه تنها دانش تاریخی و نسخه‌شناسانه ما از آثار فارابی را دچار چالش جدی



می‌کند، بلکه ملاًصدرا به احتمال بسیار زیاد می‌توانسته نقداً فقرات *التعلیقات* فارابی را پیش روی داشته باشد زیرا از آنجایی که یقیناً به *التعلیقات* ابن‌سینا مراجعه داشته است نتیجه می‌شود (۱) که اگر نسخه ملاًصدرا مستنسخ از نسخ سنی بوده باشد، بالطبع نیک واقفیم که در آنها هیچ تفکیکی میان اقوال ابن‌سینا و فارابی صورت نگرفته است و بالتبع، وی به پاره‌نوشت‌های هر دو دسترسی داشته است، یا (۲) اگر هم از نسخ متأخر باشد که در آنها تفکیکی میان پاره‌نوشت‌های این دو فیلسوف صورت پذیرفته است و اقوال هر یک مجزاست، باز هم می‌توان گفت که ملاًصدرا باید این فقرات مذکوره را در اثر منسوب به فارابی دیده باشد، چرا که این‌ها برای فلسفه صدرائی جملات بسیار مهمی می‌توانستند باشند و حتی پذیرش اینکه او فرضاً *التعلیقات* فارابی را ندیده باشد (در عین حالی که می‌دانیم یقیناً *التعلیقات* ابن‌سینا را دیده است) و سپس بدون ارجاع به ابن‌سینا (و اینکه وی صاحب چنین سخنانی است) از آنها بگذرد قدری دشوار می‌نماید. بدین ترتیب، این فقرات حقیقتاً نمی‌توانند به توسط کسی چون ملاًصدرا قابل چشم‌پوشی باشند: عبارتی که، از منظر ملاًصدرا، در آن فارابی (یا ابن‌سینا)، یعنی فیلسوفی به قدمت قرن سوم و چهارم، در باب مساوقت «وجود»، «تشخص»، «وحدت»، «عینیت» و «هویت» داد سخن می‌دهد، چطور می‌تواند محل ارجاع و اشاره نباشد؟ به نظر نباید خود را دستخوش برخی صعوبت‌ها و تکلف‌های نابه‌جا کنیم. ما از طریق دو فرضیه بالا قصد داشتیم که به مطلوب خویش نائل آییم، یعنی این که ملاًصدرا به احتمال قریب به یقین *التعلیقات* فارابی را دیده است.

۳۱. ممکن است گفته شود که نسخه‌های دیگر آثار فارابی نیز متعلق به قرونی در همین دوران هستند. اما گذشته از این که برخی رساله‌های فارابی دارای نسخه‌های مستنسخ از قرون ابتدائی‌تر مانند پنجم و ششم هستند (فارابی، ۱۴۰۵، ۱۵) و نیز خود *التعلیقات* ابن‌سینا دارای نسخه‌هایی از قرون ششم و هفتم است (ابن‌سینا، ۱۳۹۱، ۵۴-۵۵)، عموماً یا قطعاً از آثار فارابی در مکتوبات دیگران نقل شده‌اند، یا در کتب تراجم بدانها اشاره شده است، اموری که در باب *التعلیقات* منسوب به فارابی صادق نیست.

۳۲. متأسفانه موسویان یا امتناع ورزیده‌ها، به زعم خود، سند لازمی در دست نداشته تا ترغیب بر این گردد که هنگامی که فرضیه‌های خود را در باب رابطه این دو کتاب ارائه می‌کند و سه فرضیه را قرین واقع می‌یابد، فرضیه چهارمی را نیز ذکر کند که شاید حداقل بخش‌هایی از *التعلیقات* منسوب به فارابی در اصل برای ابن‌سینا و یا برای یکی از شاگردان آن دو باشد - جالب است که حتی شاید بتوان این فرضیه را نیز عنوان کرد که *التعلیقات* منسوب به ابن‌سینا هم می‌تواند، دست‌کم در مواقعی، ریخته‌خامه بهمینار یا یکی دیگر از شاگردان مکتب وی باشد و نه خود ابن‌سینا (ابن‌سینا، ۱۳۹۱، ۱۹-۲۲).

۳۳. درخور توجه است که حسن انصاری، به عنوان پژوهشگری دارای تحقیقان مهم در باب میراث عقلی قرون پنجم و ششم، در یادداشتی بسیار متأخر در صفحه شخصی خود در وبلاگ کاتبان حتی انتساب رساله *التعلیقات* به فارابی را از اساس یک اشتباه می‌داند که حاصل یافته‌هایش را، مطابق ادعای خود، به زودی منتشر خواهد کرد.

۳۴. وانگهی در لیست آثار فارابی، او تنها به اثری به نام *تعالیق فی الحکمه* اشاره می‌کند که موسویان معتقد است احتمالاً همان *التعلیقات* باشد.

۳۵. هرچند پس از تبّعات فراوان، تاکنون به چنین مطلبی در آثار فارابی برنخورده‌ایم.

۳۶. برای مثال نگاه کنید به: نراقی، ۱۳۵۷، ص ۱۱۳؛ محمدحسین طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۳۲۳-۳۲۴؛ عبدالله جوادی آملی، ۱۳۸۶، بخش اول از جلد ۲، ص ۶۶؛ مصباح یزدی، ج ۱، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۳۷. این مطلب صرفاً بخشی است از واقعیّت فقه‌اللّغتی بسیار با اهمیّت تری که اساساً در چهار قرن اول هجری (در طول نهضت ترجمه) چه بر واژه «شخص» و برخی مشتقات آن گذشته است که در مقاله‌ای جداگانه آن را بررسی کرده‌ایم و *إنشاءالله* در آینده‌ای نزدیک منتشر خواهد شد.

۳۸. دو مطلب اخیر می‌توانند در باب دیگر فقرات *التعلیقات* نیز به کار آیند و اختصاصی به بحث «تشخص» ندارند.

۳۹. مطالب حاضر برای اثبات این امر کفایت می‌کند لکن مطالعه دقیق‌تری در باب ابن‌سینا در دست نگارش است. پیرامون نظرات فلاسفه متقدم غربی در این زمینه، و اینکه آنان هیچ‌گاه به رابطه وجود و تشخص نپرداخته‌اند، می‌توان به کتاب گراسیا مراجعه کرد (Jorge. E. Gracia, 1984: Chap. 1).

۴۰. اینکه چرا مآصدرا از ابتکار اندیشه ابن‌سینا در این بحث بهره نمی‌برد، خود جای تأمل دارد. ابن‌سینا، علاوه بر *التعلیقات*، در کتب دیگر خود مانند بخش‌های الهیات و البرهان از *الشفاء*، نوآوری جالب توجه و بی‌سابقه‌اش را گوشزد می‌کند.

## کتاب‌نامه

ابن‌حزم الأندلسی، *رسائل ابن‌حزم الأندلسی*، به تحقیق احسان عباس، المؤسسة العربیة، بیروت، ۱۹۸۰-۱۹۸۱

ابن‌حزم، *الفصل فی الملل و الأهواء و النحل*، ۳ جلد، وضع حواشیه احمد شمس‌الدین، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۶

ابن‌سینا، *التعلیقات*، تحقیق عبدالرحمن بدوی، مکتبه الاعلام الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۴

- ابن سینا، *التعلیقات*، مقدمه، تحقیق و تصحیح سیدحسین موسویان، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۹۱
- ابن سینا، *الشفاء* (المدخل)، تصحیح طه حسین باشا، تصدیق و مراجعه الدكتور ابراهیم مدکور، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۵
- اخوان الصفا، *رسائل اخوان الصفا و خاتان الوفاء*، ۴ جلد، الدار الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۲
- ارسطو، *فی النفس*، به تحقیق عبدالرحمن بدوی، دارالقلم، بیروت، ۱۹۵۴
- السجستانی، ابوسلیمان المنطقی، *صوان الحکمه و ثلاث رسائل*، حقه و قدّم له الدكتور عبدالرحمن بدوی، طهران، ۱۹۷۴
- محمدعلی اسماعیلی، «پژوهشی در تشخص وجودات در نظام فلسفی صدرالمتألهین»، *حکمت اسلامی*، سال دوم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۴
- انصاری، حسن، *میان کلام و فلسفه*، کتاب رایزن، ۱۳۹۵
- توحیدی، ابوحنّان، *المقابسات*، به تحقیق حسن السندوبی، المکتبه البحاریه، مصر، ۱۹۲۹
- توحیدی، ابوحنّان، *الإمتاع و الموائسّه*، مکتبه عنصریه، بیروت، ۱۴۲۴
- جعفر آل یاسین، *الفارابی فی حدوده و رسومه*، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۵
- جوادی آملی، عبدالله، *رحیق مختموم: شرح حکمت متعالیه*، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۶
- خوارزمی، محمد بن احمد، *مفاتیح العلوم*، تحقیق عبدالامیر أعسم، دارالمناهل، بیروت، لبنان، ۱۴۲۸
- طباطبایی، محمدحسین، *نهایه الحکمه*، ۳ جلد، دارالفکر، ۱۳۸۹
- عامری، ابوالحسن، *رسائل ابوالحسن عامری*، به تصحیح سبحان خلیفات، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۵
- عامری، ابوالحسن، *الأعلام بمناب الاسلام*، به تصحیح احمد عبدالحمید غراب، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۷
- عبدالرحمن بدوی، *ارسطو عند العرب*، وكالة المطبوعات، کویت، ۱۹۷۸
- عبدالرحمن بدوی، *افلاطونیه المحادثه عند العرب*، وكالة المطبوعات، ۱۹۷۷
- فارابی، *احصاء العلوم*، مقدمه و شرح علی بو ملحم، مکتبه الهلال، بیروت، ۱۹۹۶
- فارابی، *آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها*، مقدمه و تعلیق علی بو ملحم، مکتبه الهلال، بیروت، ۱۹۹۵
- فارابی، *الأعمال الفلسفیه*، دارالمناهل، تحقیق جعفر آل یاسین، بیروت، ۱۴۱۳
- فارابی، *التعلیقات*، مقدمه، تحقیق و تصحیح سیدحسین موسویان، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۲
- فارابی، *الجمع بین رأی الحکیمین*، مقدمه و تعلیق البیر نصری نادر، انتشارات الزهراء، تهران، ۱۴۰۵
- فارابی، *فصوص الحکم*، تحقیق حسن آل یاسین، انتشارات بیدار، ۱۴۰۵
- فارابی، *فصول متنوعه*، تحقیق دکتر فوزی نجار، المکتبه الزهراء، تهران، ۱۴۰۵

۸۰ فارابی و مساوقت تشخص و وجود: بازتأملی در اسناد مآصدرا

- فارابی، کتاب الحروف، تحقیق و تعلیق محسن مهدی، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۸۶
- فارابی، کتاب السیاسه المدنیّه، مقدّمه و شرح علی بو ملحم، مکتبه الهلال، بیروت، ۱۹۹۶
- فارابی، کتاب الواحد و الوحده، تحقیق و تعلیق محسن مهدی، دار توبقال للنشر، الدار البيضاء، ۱۹۹۰
- فارابی، المنطقیات للفارابی، تحقیق محمدتقی دانش پزوه، مکتبه آیة الله المرعشی، ۱۴۰۸
- کندی، رسائل الکندی الفلسفیه، تصحیح و تعلیق از محمد ابوریده، دارالفکر العربی، قاهره، بی تا
- مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ۲ جلد، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۸
- مآصدرا، الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیّه الأربعه، ۹ جلد، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۹۸۱
- مآصدرا، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح و تعلیق جلال الدین آشتیانی، مرکز الجامعی للنشر، مشهد، ۱۳۶۰
- نراقی، مآمحمد مهدی، قره العیون، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۷

Gracia, Jorge E., Introduction to the Problem of Individuation in the Early Middle Ages, Philosophia Verlag, München, 1984

King, Peter, 'The Problem of Individuation in the Middle Ages', Theoria, vol. 66, 2000, pp. 159-184